

تحلیل و نقد دلایل ابوالفضل برقی درباره قرآن بسندگی در هدایت بشر

فریدون محمدی فام*

مهدی فرمانیان**

چکیده

ابوالفضل برقی از عالمان معاصر شیعه ایران است که دیدگاه‌های خاصی دارد و در برخی آثار متأخر خود به اهل سنت و گاه وهابیت گراییده است. این گرایش تا جایی است که برخی کتب او را عربستان سعودی منتشر کرده است. از جمله افکار او اعتقاد به قرآن بسندگی در هدایت بشر است؛ به این معنا که قرآن برای هدایت انسان‌ها کافی است و بدون احادیث معصومان (ع) نیز هدایت کامل حاصل می‌شود. مقاله حاضر به تحلیل و نقد ادله او در این زمینه می‌پردازد. وی برای این نظریه به آیات قرآن، روایات پیامبر (ص) و امامان (ع) و برخی ادله جامعه‌شناختی استناد می‌کند و دلیل عقلی نمی‌آورد. «وجود تمام احکام، معارف و مایحتاج بشر در قرآن»، «انحصار هدایت بشر در قرآن» و «مرجعیت قرآن در رفع اختلافات» برخی از مهم‌ترین دلایل او برای کفایت قرآن است که در این مقاله نقد، و نظریه قرآن بسندگی او رد شده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن بسندگی، کفایت قرآن، هدایت بشر، برقی.

* دانش‌آموخته دکتری مذاهب کلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول) hosseinfam110@gmail.com

** دانشیار گروه مذاهب کلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب farmanian@urd.ac.ir

[تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲]

مقدمه

سید ابوالفضل برقعی، که در آثارش خود را علامه برقعی معرفی می‌کند، متولد ۱۲۸۷ و متوفای ۱۳۷۲ شمسی، از روحانیان معاصر ایران است که در برخی آرای فکری خویش از عقاید شیعی فاصله گرفته و به نظریات اهل سنت و گاه وهابیت نزدیک شده است. برقعی دارای تألیفاتی در زمینه تفسیر قرآن، عقاید و کلام، فقه، رجال و غیر آنها است که برخی از آنها در ایران چاپ شده و برخی به دلیل هم‌سویی با عقاید وهابیت، در عربستان سعودی منتشر شده است؛ مانند: *اصول دین از نظر قرآن، تائیدی از قرآن، بررسی علمی در احادیث مهدی، خرافات وفور در زیارات قبور، تضاد مفاتیح الجنان با قرآن، و دعای ندبه و خرافات آن*.

حیات علمی برقعی از دو مرحله متفاوت تشکیل شده است. وی در بخش اول، مانند دیگر علمای شیعه، مدافع مباحث ولایی است و این در کتب نوشته‌شده در آن دوران مشهود است؛ کتاب‌هایی مانند: *گلشن قدس، التفتیش، عقل و دین؛ ولی از دهه چهارم عمر خود با گرایش به آرای وهابیت، منتقد مسائلی چون نصب الهی امام، انحصار امامت، عصمت، شفاعت و ...، و مدافع نظریه قرآن‌بستگی شده است. درباره ابوالفضل برقعی آثار محدودی وجود دارد که بیشتر درباره زندگی‌نامه وی و نقد آرای وهابی‌گونه او است؛ مانند کتاب *بررسی افکار و دیدگاه‌های ابوالفضل برقعی* نوشته ذبیح‌الله محلاتی یا کتاب *توضیح و اوضحات: در جواب به ایرادات آقای سید ابوالفضل برقعی*، اثر عبدالرسول حائری احقاقی اسکویی.*

در برخی کتب، که به موضوع قرآن‌بستگی پرداخته‌اند، نیز از برقعی نام برده شده است؛ مانند کتاب *مکاتب تفسیری اثر علی‌اکبر بابایی* که در آن به‌اجمال به قرآن‌بستگی برقعی اشاره شده و کتاب *جریان‌شناسی قرآن‌بستگی* نوشته محمدابراهیم روشن‌ضمیر و همچنین کتاب *آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری* نوشته محمد اسعدی و همکاران، زیر نظر باقر سعیدی‌روشن، که بسیار مختصر به آرای برقعی اشاره کرده است. بنابراین، باید گفت پژوهشی مستقل درباره قرآن‌بستگی برقعی و نقد ادله او در این موضوع انجام نشده است.

نظریه قرآن‌بستگی دو شاخه دارد. شاخه اول «قرآن‌بستگی در تفسیر» است؛ به معنای طرد روایات از حیطة تفسیر قرآن و فهم آیات فقط به کمک خود قرآن؛ و شاخه

دوم «قرآن‌بستگی در هدایت بشر»، به این معنا که بدون سخنان پیامبر و امامان (ع) نیز هدایت کامل برای انسان حاصل می‌شود و قرآن برای هدایت، کافی است. برقی به هر دو نوع فوق معتقد است و هدایت قرآن را برای بشر کافی می‌داند. البته ما در این مقاله فقط به بعد دوم این نظریه می‌پردازیم.

باید تأکید کنیم که برقی در مقام ثبوت، سنت و حدیث را قبول دارد ولی در مقام اثبات با آن مشکل دارد. او با اصل حجیت سنت موافق است و هیچ‌گاه آن را نفی نکرده است. لذا نمی‌توان او را در زمره قرآنیون^۱ به حساب آورد؛ اما وی در مقام اثبات و وقوع خارجی، اکثر روایات را، با شاخصه‌های خود، مطرود می‌داند؛ و البته هر جا به نفع خودش است، علی‌رغم دیدگاهش، به احادیث استناد می‌کند.

از نظر شیعه امامیه، قرآن حجت است اما حجت منحصر به فرد نیست. عترت نیز همین‌طور. هر یک از این دو ثقل، حجت مستقل غیرمنحصر هستند. هم قرآن و هم عترت، کامل هستند و صادق و مصدق دیگری؛ زیرا هر دو از یک حقیقت جوشیده و از منبع فیض الاهی تراویده‌اند. قرآن به تنهایی به هیچ وجه برای عقیده، اخلاق و احکام حجت نخواهد بود. زیرا تا عترت و عقل ضمیمه قرآن نشود، نصاب حجیت دینی کامل نمی‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۳/۱) و این یعنی هدایت الاهی و حجت خداوند در قرآن خلاصه نمی‌شود. اما برقی هدایت بشر را در قرآن منحصر کرده و برای این نظریه دلایلی اقامه کرده است که به آنها اشاره می‌کنیم:

دلایل قرآنی برقی برای قرآن‌بستگی در هدایت بشر و نقد آن

برقی از برخی آیات قرآن برای اثبات نظریه‌اش استفاده کرده است. او به آیات گوناگونی اشاره کرده است که در دسته‌بندی زیر می‌آوریم:

الف. کفایت قرآن برای هدایت بشر

برقی بر اساس آیه ۵۱ سوره عنکبوت، قرآن را برای هدایت انسان‌ها کافی می‌داند. خداوند در این آیه به رسول خود درباره مشرکان و کفار می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ، آیا کفایت ایشان نکرده که بر تو کتابی نازل نمودیم تا بر ایشان تلاوت شود؟»؛ وی چنین آورده است:

خدا بدون قید و به طور اطلاق کتاب خود را کافی دانسته و بعضی گفته‌اند کتاب خدا از جهت معجزه‌بودن کافی است، زیرا این آیه در جواب یهودیان که معجزه می‌خواستند نازل شده است. جواب این است که: اولاً؛ آیه اطلاق دارد و مورد نزول مخصّص آیه نمی‌شود. ثانیاً؛ اگر شما قبول دارید که از جهت معجزه‌بودن کافی است، پس چرا صدها معجزه برای رسول خدا (ص) نقل کرده‌اید؟! آیا خدا که فرموده قرآن از جهت معجزه کافی است به قول خود عمل نکرده، و برای رسول خود معجزات دیگری ایجاد کرده، و یا می‌گویید معجزات منقوله دروغ است؟ (برقی، بی تا ز: ۳۷).

در جواب برقی باید گفت اولاً در مطلق‌بودن آیه بحثی نیست، اما از همان جهت اعجاز نه در تمام جهات. او از این آیه چنین برداشت می‌کند که قرآن از هر جهت کافی است، در حالی که برای بسیاری از مسائل مانند تعداد رکعات نماز کافی نیست. به عبارت دیگر، طبق نگاه برقی، باید گفت به دلیل اطلاق آیه، باید حداقل همه نیازهای شرعی مسلمانان در قرآن لحاظ شده باشد در حالی که چنین نیست و تعداد رکعات نماز، که یکی از مسائل مهم فقهی است، در قرآن ذکر نشده است. در نتیجه اطلاق همه‌جانبه مد نظر وی از بین رفته است. مفسران نیز به دلیل سیاق آیات، اطلاق فوق را فقط از جهت اعجاز قرآن می‌پذیرند.

صاحب مجمع‌البیان معتقد است آیه فوق دال بر آن است که قرآن معجزه‌ای کافی و دارای برترین مقام اعجاز است و تصریح کرده است که مراد از کفایت قرآن رسیدن آن به مرتبه‌ای از اعجاز است که با وجود آن نیازی به غیر نیست (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۵۲/۸). فخر رازی هم از این آیه اتم‌بودن اعجاز قرآن را استنباط کرده و ضمن مقایسه آن با معجزات قبلی پیامبران، که مختصات زمانی و مکانی محدودی داشته‌اند، قرآن را اعجازی فرازمانی و فرامکانی معرفی کرده و معنای کفایت قرآن را در این خصوصیت دانسته است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۶۶/۲۵).

ثانیاً اینکه «مورد نزول مخصّص آیه نمی‌شود» سخنی درست است و در اینجا هم مورد نزول «جواب کفار مکه در مطالبه معجزه» است، ولی آیه در آن منحصر نشده و کفایت قرآن در اعجاز، مربوط به همه زمان‌ها و مکان‌ها است.

وی در آثار دیگر خود به صراحت کافی بودن قرآن برای هدایت را نفی و به خود آیات قرآن استناد کرده است. او عبارت قرآنی «ما اتاكم الرسول فخذوه» را دلیلی بر ارجاع مردم به حدیث و حجیت احادیث دانسته است. همچنین به آیه دوم سوره جمعه تصریح کرده و از عبارت «یعلمهم الكتاب» کافی نبودن قرآن را نتیجه گرفته است (برقی، بی‌تأخ: ۲۴).

ب. وجود تمام احکام، معارف و مایحتاج بشر در قرآن

برقی با استدلال به آیه «ما فرطنا فی الكتاب من شیء؛ ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم» (انعام: ۳۸) و نیز «وَنَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ تَبِیَانًا لِّكُلِّ شَیْءٍ؛ و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است، بر تو نازل کردیم» (نحل: ۸۹) می‌گوید تمام معارف و حتی احکام در قرآن است. وی که کتاب احکام القرآن را بر همین مبنا نوشته، خطاب به کسانی که احکام را در قرآن نیافته‌اند می‌گوید: «بلی خدا دروغ نگفته! همه اینها در قرآن است تو نمی‌توانی استخراج کنی، تو دانشت کم است و از قرآن بی‌خبری. بیا کتاب احکام القرآن را بخوان! تا مطلع شوی!» (برقی، بی‌تأخ: ۱۷). باید گفت:

۱. برقی با آیات قرآن‌گزینی مواجه می‌شود و آیات دیگری را که معنایی خلاف معنای مد نظرش دارد ذکر نمی‌کند؛ مانند آیه ۴۴ سوره نحل که تبیین قرآن را بر دوش پیامبر اکرم (ص) گذاشته و فرموده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَیْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَیْهِمْ؛ ما کتاب را بر تو فرو فرستادیم تا آنکه برای مردم آنچه برایشان نازل شده است را بیان کنی». این در حالی است که برقی در کتب قبلی خود اعلام کرده بود که سخنان رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) درباره موضوعات و احکام قرآن «لازم الاخذ والعمل» است و آن کسی که می‌گوید ما اخبار را قبول نداریم، یا بی‌دین است یا مغرض (برقی، بی‌تأخ: ۹۶/۲ و ۹۷).

۲. در دلالت خود آیات فوق احتمالاتی وجود دارد. برای مثال درباره مراد از «کتاب» در آیه ۳۸ انعام، چند احتمال تفسیری مطرح شده است؛ مانند: «قرآن»، «عالم هستی» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۲۳/۵)، «لوح محفوظ» و «اجل» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۶۱/۴).

۳. حتی اگر مراد از کتاب، قرآن باشد، باز هم مقصود برقی حاصل نمی‌شود. زیرا مفسران آیه را چنین معنا کرده‌اند: «تمام اموری که مربوط به هدایت و تکامل انسان

است، در قرآن بیان شده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۲۳/۵). طبرسی هم معتقد است در صورتی که مراد این آیه، قرآن باشد باید گفت تمام نیازمندی‌های دینی و دنیوی مردم، به‌اجمال در قرآن کریم آمده است. پیامبر اکرم (ص) مجمل‌های قرآن را شرح داده‌اند و ما مأموریم از سخنان ایشان پیروی کنیم (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۶۱/۴). شیخ طوسی در تفسیر آیه فوق آورده است:

مراد از عمومیت در «الکل شیء» امور دین است: این یا با نص قرآنی است یا با محوریت آن چیزی است که از بیان رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) که مقام او را دارند به آن علم پیدا می‌شود و یا اجماع است و یا استدلال زیرا اینها اصول دین هستند و راه رسیدن به معرفت دین اینها هستند (طوسی، ۱۴۰۸: ۴۱۸/۶).

بر فرض اینکه ویژگی‌هایی چون تبیان، مبین، تفصیل و ... بر جامعیت دلالت کند، معنای جامعیت این نیست که حاوی تمام تفصیل و فروع و جزئیات مقاصد خود باشد یا بدیهی و خالی از هر گونه پیچیدگی و عمق و دقت به حساب آید؛ بلکه بدان معنا است که ابهام و پیچیدگی حل‌ناشدنی ندارد و در ابراز مقاصد خود گویا و رسا است. اعتبار و حجیت سنت و روایات معصومان نیز در پرتو قرآن و با مرجعیت آن تأیید شده و همان‌گونه که خود آنان تأکید کرده‌اند نقش ایشان بیان معارف قرآن و تفصیل مطالب آن است و هیچ معرفت قرآنی در سنت نقض و ابطال نمی‌شود، بلکه آنان از مخاطبان می‌خواهند شاهد سخنان ایشان را در کتاب خدا پرسش و جست‌وجو کنند و وجود شاهد قرآنی را ملاک قبول و صحت انتساب اخبار به آنان بدانند (نک: روشن‌ضمیر، ۱۳۹۰: ۲۶۷ و ۲۶۸). پس، از آیه فوق نمی‌توان کفایت کامل قرآن از حدیث و سنت را استخراج کرد. زیرا همه چیز به‌اجمال در قرآن آمده و تفصیل مجملات قرآن با رسول خدا (ص) و کسانی است که ایشان بفرمایند.

ثالثاً بر قعی در احکام القرآن مدعی است تمامی عقاید و احکام را از قرآن استخراج کرده است، اما عملاً بارها، به‌ویژه در احکام، به احادیث و سنت رسول خدا (ص) استناد می‌کند. نمونه‌هایی از این دست را در مسائل ۳۷۱، ۳۷۸ و ۸۱۳ آن کتاب می‌توان دید که حکم را از سنت نبوی استنباط کرده است (نک: بر قعی، بی‌تا الف: ۱۲۴، ۱۲۵ و ۲۲۵).

ج. انحصار هدایت بشر در قرآن

یکی دیگر از ادله قرآنی، انحصار هدایت در قرآن است. برقی برای این مطلب هم دلیل قرآنی و هم روایی دارد. مثلاً او به این آیه استناد کرده است که: «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ هر کس پیرو هدایت من باشد پس بر آنان نه خوفی است و نه اندوهی» (بقره: ۳۸)؛ یا آیه «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى؛ هر کس پیرو هدایت من بگردد نه گمراه می‌شود و نه بدبخت» (طه: ۱۲۳)؛ و سپس گفته است این آیات شامل همه کس می‌شود، تمام مردم مکلف‌اند هدایت خود را از قرآن فرا گیرند. او این روایت را هم ضمیمه استدلالش می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «من طلب الهداية من غير القرآن أضله الله؛ هر کس از غیر قرآن هدایت بطلبد، خدا او را گمراه می‌کند» (امام عسکری (ع)، ۱۴۰۹: ۴۵۰) (برقی، بی‌تاب: ۴).

برقی بی‌دلیل واژه «هدای» را مساوی با «هدایت قرآن» فرض کرده و هدایتی را که از سوی انبیا و اولیا صورت می‌پذیرد مصداق هدایت خداوند ندانسته است. ضمن اینکه اصولاً از عبارات دو آیه فوق، انحصاری به دست نمی‌آید و ادات حصری در آیه وجود ندارد که هدایت خداوند را در قرآن حصر کند.

برقی معتقد است خدا در بسیاری از آیات، هدایت را منحصر به قرآن دانسته و چیز دیگری را هادی قرار نداده است، مانند آیات ۷۱ انعام و ۱۲۰ بقره؛ و اضافه می‌کند که در این آیات ضمیر فصل دلیل بر حصر است. ما نیز طبق قواعد ادبیات عرب این مطلب را قبول می‌کنیم که هدایت در هدایت خداوند حصر شده، اما اولاً هدایت خداوند را دارای مصادیقی می‌دانیم که قرآن یکی از آنها، و هدایت معصومان (ع) هم مصداق دیگری از آن است. ثانیاً آیه‌ای که هدایت را به خداوند منحصر کرده است، در مقابل مکتب‌های دیگر است که در عرض هدایت خداوند هستند. صاحب مجمع‌البیان درباره معنای این آیه معتقد است قرآن تنها چیزی است که مردم را به سوی بهشت راهنمایی می‌کند، نه روش یهود و نصارا (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۷۳/۱).

نکته دیگر اینکه قرآن در آیه‌الکرسی هدایت را به خداوند نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» ولی در آیه اول سوره ابراهیم همین هدایت را به پیامبرش نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «... لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

النُّور...»؛ و این نشان می‌دهد همان هدایت از ظلمت به نوری که خداوند متولی آن است از طرق گوناگونی مثل قرآن و ولایت و ... قابل اعمال است.

برقعی در ادامه دلیلش بر انحصار هدایت در قرآن به این آیات اشاره می‌کند و از آنها نتیجه می‌گیرد که هدایت در دست پیامبر (ص) نبوده و فقط به دست خداوند است:

۱. «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ؛ مُحَقَّقًا تو هر کسی را که

بخواهی هدایت نمی‌کنی ولیکن خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد» (قصص: ۵۶).

۲. «أَلَيْسَ عَلَيْكَ هُدًىيهم: هدایت مردم بر عهده تو نیست» (بقره: ۲۷۲).

۳. «وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعَمِّي عَن ضَلَالَتِهِمْ؛ تو هدایت‌کننده گمراهان از ضلالت نبوده‌ای» (روم: ۵۳).

وی سپس می‌گوید جایی که پیغمبر (ص) هادی نباشد جایز نیست امام یا کس دیگری را هادی بدانیم (برقعی، بی‌تاج: ۳۸/۱-۴۱).

برقعی قرآن را هادی پیامبر (ص) می‌داند و به آیه ۵۰ سبأ استناد می‌کند که فرموده است: «قُلْ ... وَ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَىٰ رَبِّي؛ بگو ... و اگر هدایت یابم پس به آن چیزی است که پروردگارم وحی می‌کند». سپس می‌گوید حال اگر قرآن که کلام خدا و نور مبین است برای هدایت کافی نباشد کلام پیغمبران و اوصیا یقیناً کافی نخواهد بود (همان).

در نقد این سخنان باید گفت: اولاً، طبق آنچه بیان شد، هادی بودن قرآن کریم پذیرفتنی است ولی انحصار هدایت قرآن از آیات کریمه آن به دست نمی‌آید. ثانیاً، اینکه خداوند می‌فرماید هدایت به دست پیامبر (ص) نیست، منظور هدایت ذاتی و استقلالی است. همان‌طور که شفاعت نیز در بسیاری از آیات به خداوند منحصر شده است و در برخی آیات دیگر به شافعین؛ و در جمع این دو متوجه می‌شویم شفاعت ذاتی و استقلالی منحصر در خداوند است ولی خداوند می‌تواند مقام شفاعت را به دیگران نیز اعطا کند. هدایت نیز چنین است. در آیه ۵۲ سوره شوری به صراحت فعل هدایت به رسول خدا (ص) نسبت داده شده است: «وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: تو به راه راست هدایت می‌کنی». متأسفانه برقعی چنین آیاتی را، که برخلاف عقیده او حکم می‌کند، اصلاً مطرح نمی‌کند.

در واقع اینکه خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌گوید: «تو نمی‌توانی هر که را بخواهی هدایت کنی» اشاره به لزوم اذن الاهی دارد. هیچ حرکتی در عالم بدون اذن پروردگار صورت نمی‌پذیرد و هدایت افراد نیز از این قاعده مستثنا نیست. لذا اگر کسی برای هدایت، مأذون باشد پیامبر اکرم (ص) که فرستاده خداوند است به راه حق هدایت خواهد شد.

طبرسی در تفسیر آیه ۵۶ قصص می‌گوید مقصود از هدایت در اینجا، لطفی است که در موقع ایمان شامل حال شخص می‌شود و این فقط به دست خداوند است. اما آن هدایتی که به معنای دعوت و بیان راه حق است، مربوط به پیامبر اکرم (ص) است. چنان‌که فرموده است: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». علاوه بر این، برخی مفسران نیز معتقدند مقصود از هدایت در این آیه، اجبار به هدایت است؛ یعنی تو نمی‌توانی کسی را اجبار به هدایت کنی (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۰۳/۷).

طباطبایی نیز معتقد است هدایت در اینجا همان افاضه ایمان بر قلب است که معلوم است چنین امری کار رسول خدا (ص) نیست، بلکه کار خدای تعالی است. به نظر وی، اگر مقصود از آن هدایت در معنای راهنمایی بود، معنا نداشت که آن را از رسول خدا (ص) نفی کند و بفرماید تو هدایت نمی‌کنی، برای اینکه این قسم هدایت و وظیفه رسول است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵۵/۱۶).

د. مرجعیت قرآن در رفع اختلافات

برقی مقصود از کتاب در آیه «اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ...» (شوری: ۱۷) را قرآن دانسته و از عاطفه‌بودن او چنین نتیجه می‌گیرد که میزان در اسلام «فقط قرآن» است و تمام عقاید باید با آن سنجیده شود (برقی، بی‌تا: ج ۲/ ۵۵۵). این سخن، درست است. روایات فراوانی نیز این معنا را گوشزد کرده است که حتی احادیث امامان نیز باید با قرآن سنجیده شود و میزان قرآن است، ولی از این آیه و روایات فوق هیچ‌گاه کفایت قرآن به دست نمی‌آید. زیرا خود قرآن اعلام خودنابستگی کرده و مردم را به سنت و قول نبوی ارجاع داده است: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید» (حشر: ۷). در آیه دیگری نیز تمام سخنان نبوی را وحی دانسته و فرموده است: «وَ

ما يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛ و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!» (نجم: ۳ و ۴).

قرآن کریم در سوره نحل آیه ۶۴ فرموده: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ ما نازل نکردیم این کتاب را مگر برای ایشان بیان کنی آنچه را در آن اختلاف دارند و این کتاب هدایت و رحمت است برای مردم باایمان». برقی از این آیه نیز چنین نتیجه گرفته است که پیغمبر اسلام (ص) به وسیله قرآن رفع اختلاف می‌کرده، پس مرجع حل اختلاف قرآن است. او معتقد است اگر کسی بگوید رسول خدا (ص) یا امام (ص) باید رفع اختلاف کنند، جواب او این است که: «اولاً، رسول و امام هر دو تابع قرآن‌اند، و خدا قرآن را رافع اختلاف قرار داده؛ ثانیاً، زمان ما نه رسولی و نه امامی حاضر است، و خدا صریحاً هیچ کس و هیچ چیز را رافع اختلاف قرار نداده جز قرآن را» (برقی، بی‌تا ز: ۴۴).

نخست اینکه، برقی به این نکته توجه نداشته است که قرآن در این آیه مسئولیت تبیین و رفع اختلافات را با عبارت «لتبیین» به دوش پیامبر (ص) گذارده است، در غیر این صورت ممکن بود مستقیماً خود را رافع اختلافات معرفی کند. علاوه بر این، امیرالمؤمنین (ع) هنگام احتجاج با خوارج به ابن عباس فرمود: «لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ ... وَ لَكِنْ حَاجَجُهُمُ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۴۶۵)؛ با آنان از طریق قرآن بحث نکن زیرا قرآن حمل‌کننده وجوه معنایی فراوانی است؛ تو می‌گویی و آنان نیز [از قرآن] می‌گویند ... اما با سنت با آنان محاجه کن. زیرا از آن گریزی ندارند».

دوم اینکه، چگونه قرآن را رافع اختلافات بدانیم در حالی که در فهم دلالت‌های خود آیات، اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد؟ تفاسیر گوناگونی که از یک آیه می‌شود نشان می‌دهد که در بیان منظور قطعی و تفصیلی آیات، اختلاف نظر وجود دارد. لذا قرآن در همه مسائل رافع اختلافات نیست.

سوم اینکه، آیه دستور می‌دهد که لازم است در جاهایی که مردم به اختلاف می‌افتند تبیین مسئله شود. حال این پرسش پیش می‌آید که اگر اختلاف بر سر تفسیر خود قرآن بود، چگونه قرآن رافع اختلاف باشد؟ پاسخ این است که به حکم عقل و تصریح آیه مذکور، این رسول خدا (ص) است که باید رفع اختلاف کند.

آنچه گذشت ادله قرآنی برقی برای کفایت قرآن در هدایت انسان‌ها بود، حال آنکه بسیاری از آیات قرآن برای نیل به این هدف، مخاطب خود را به پیروی از رسول خدا (ص) و امامان معصوم (ع) امر کرده است. نکته مهم اینکه برقی در دیگر آثارش به این‌گونه آیات اشاره کرده است. وی در بحثی با عنوان «به چه دلیل اخبار و احادیث اهل عصمت، حجت و واجب‌العمل است؟» دلایل مختلفی را مطرح کرده که دو دستور قرآنی در میان آنها وجود دارد:

۱. یا ایها الذین آمنوا أطیعوا اللهَ و أطیعوا الرسولَ و اُولی الامرِ منکم؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر [اوصیای پیامبر] را! (نساء: ۵۹).

۲. ما آتاکم الرسولُ فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید (حشر: ۷).

اگرچه آیات فراوان دیگری نیز مبنی بر لزوم پیروی از سنت نبوی و ائمه اطهار (ع) در قرآن وجود دارد ولی ذکر این دو آیه خاص از سوی وی نشان می‌دهد او خود نیز در گذشته به قرآن‌بستگی در هدایت بشر معتقد نبوده است. برخی آیات دیگر قرآنی در این زمینه عبارت‌اند از:

۱. لقد کان لکم فی رسولِ اللهِ اُسوةٌ حَسَنَةٌ؛ مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود (احزاب: ۲۱)؛ بدیهی است اسوه و الگو بودن پیامبر اکرم (ص) به معنای لزوم پیروی ما از ایشان است و اگر قرآن برای هدایت ما کافی بود دیگر خداوند به پیروی ایشان امر نمی‌فرمود.

۲. إنما و لیکمُ اللهُ و رسولهُ و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوةَ و یؤتون الزکاةَ و هم راکعون؛ سرپرست و ولی شما، تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند (مائده: ۵۵). مسلماً ولی کسی است که باید از او اطاعت کرد و این یعنی اطاعت قرآن به‌تنهایی کافی نیست.

۳. فسئلوا اهل الذکر ان ینکمون؛ اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید (نحل: ۴۳). تفسیر آیه را هرچه بدانیم، در هر صورت قرآن ما را به پرسش از غیر خود ارجاع می‌دهد و این یعنی خودنابستگی قرآن.

دلایل روایی برقی برای قرآن‌بستگی در هدایت بشر و نقد آن

شاید به نظر برسد کسی همچون برقی که قرآن را برای هدایت کافی می‌داند، نباید دیگر رجوعی به احادیث داشته باشد اما او روایاتی را که در اهمیت کتاب خدا و رجوع به آن صادر شده به عنوان ادله انحصار هدایت در قرآن ذکر کرده است. حال آنکه علاوه بر وجود روایات معارض که رجوع مردم به اهل بیت (ع) را تصریح کرده، متن این احادیث نیز گویای قرآن‌بستگی نیست. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. قال رسول الله (ص): «الْقُرْآنُ غِنَى لَّا غِنَى دُونَهُ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۶۸/۶)؛ قرآن سبب بی‌نیازی است و پس از قرآن هیچ احتیاجی به چیزی نیست و فقری بعد از آن نیست».

۲. قال امیرالمؤمنین (ع): «وَأَلْفَى إِلَيْكُمْ الْمَعْذَرَةَ وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ» (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۱۱۷)؛ پس خدا با قرآن جای عذر و حجت را برای شما تمام کرد».

۳. قال امیرالمؤمنین (ع): «فَجَعَلَ فِي أَتْبَاعِهِ كُلِّ خَيْرٍ يَرْجَى ... فَشَرِعَ فِيهِ الدِّينَ إِعْذَاراً أَمَرَ نَفْسَهُ وَحُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶/۸۹)؛ خدا در پیروی قرآن هر خیری که امید باشد قرار داد، و در قرآن دین را تشریح کرد برای آنکه عذر را تمام و حجت را بر خلق برساند».

نمی‌توان از این روایات که در اهمیت رجوع به قرآن صادر شده است، خودبستگی قرآن را نتیجه گرفت و معتقد به حسبنا کتاب الله شد. برای مثال در حدیث نبوی که قرآن غنی و مایه بی‌نیازی دانسته شده، عبارت «لَا غِنَى دُونَهُ» نشان‌دهنده آن است که هر چیزی بدون قرآن، انسان را به غنی نمی‌رساند. برقی درصدد است از غنابودن برای قرآن‌بستگی استدلال کند، حال آنکه در روایات فراوانی امور دیگری نیز به عنوان غنا ذکر شده که اگر چنین باشد، برداشت برقی نقض می‌شود. مثلاً رسول خدا (ص) فرموده‌اند: «كَفَى بِالْيَقِينِ غِنَى» (کلینی، ۱۴۰۷: ۸۵/۲)؛ برای غنا یقین کافی است». حال می‌توان گفت کسی که به یقین رسید دیگر نیازی به قرآن ندارد؟ یا در روایت دیگری از قول امام ششم آمده است: «لَا غِنَى أَخْصَبُ مِنَ الْعَقْلِ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۶۶/۱)؛ هیچ غنایی بابرکت‌تر از عقل نیست». پس آیا به شیوه برقی باید قائل به عقل‌بستگی شویم؟

از جملات نهج‌البلاغه که درباره اتمام حجت خداوند با بندگان از طریق قرآن،

مطرح شده نیز قرآن‌بستگی برداشت نمی‌شود. زیرا حجت بودن امامان در طول حجیت قرآن است و نمی‌توان آنها را با هم متضاد دانست. از مفاد حدیث ثقلین به دست می‌آید که حجیت قرآن و اهل بیت (ع) دو جلوه از حقیقتی واحدند.

برقی در ادامه روایات دیگری نیز آورده است که همگی دلالت بر اهمیت قرآن و رجوع به آن دارند و از آنها انحصار و قرآن‌بستگی فهمیده نمی‌شود. مانند:

۱. امام باقر (ع): روز قیامت قرآن به نیکوترین صورت در محکمه عدل الهی می‌آید و عرض می‌کند پروردگارا «مَنْهُمْ مَنْ ضَيَعَنِي وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّي وَ كَذَّبَ بِي وَ اَنَا حُجَّتِكَ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۶۵/۶)؛ خدایا بعضی از این مردم مرا ضایع گذاشته و بحق من استخفاف کردند و مرا تکذیب کردند و حال آنکه من حجت تو بر همه بندگان بودم».

۲. امام صادق (ع): «فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ ... مَنْ جَعَلَهُ اِمَامَهُ قَادَهُ اِلَى الْجَنَّةِ (همان: ۱۷۱)؛ بر شما باد به قرآن، هر کس او را امام خود قرار دهد، قرآن او را به سوی بهشت سوق می‌دهد».

در روایات فوق، دلیلی بر انحصار هدایت در قرآن وجود ندارد.

از طرف دیگر، روایات فراوانی در لزوم رجوع به امامان وجود دارد که می‌تواند برای نقد نظر برقی استفاده شود. او خود به برخی از آنها در کتب دیگرش اشاره کرده است. وی در آثار قبلی خود در پاسخ به اینکه چرا احادیث اهل بیت (ع) واجب‌العمل است، ادله روایی زیر را آورده است:

- امام کاظم (ع): «مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - زَالَتْ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ وَ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ رَدَّتْهُ الرِّجَالُ (کلینی، ۱۴۲۹: ۱/۱۴)؛ هر کس دین خود را از قرآن و سنت پیغمبر خود بگیرد از کوه استوارتر شود و متزلزل نشود و هر کس دین خود را از دهان مردم بگیرد همان مردم او را از دین برگردانند».

- امام زمان (ع): «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ (صدوق، ۱۳۹۵: ۴۸۴/۲)؛ اما در حادثه‌هایی که پیش می‌آید به راویان سخنان ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم».

- صادقین (ع): «كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ وَ آثَارِ الرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ» (همان: ۲۲۳/۱)؛ هرچه از علم و آثار پیامبران الهی به شما برسد ولی از طریق اهل بیت (ع) نباشد، همانا باطل است.
- حدیث ثقلین که علمای شیعه و سنی همه نقل کرده‌اند.

مشخص شد برقی در تلاش بوده است با استناد به برخی روایات، کفایت قرآن برای هدایت بشر را اثبات کند؛ حال آنکه محتوای روایاتی که در نقض کلام او به آنها اشاره شد، نشان‌دهنده این حقیقت است که رجوع به اهل بیت (ع) واجب بوده و رجوع به قرآن ما را از اطاعت اهل بیت (ع) بی‌نیاز نمی‌کند و اصولاً بابتی نیز در کتاب الحجة/اصول کافی با عنوان «بابُ فَرَضِ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ؛ فصل وجوب اطاعت از امامان» وجود دارد که به دو نمونه از احادیث آن اشاره می‌شود:

۱. ... عَنْ بَشِيرِ الْعَطَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۸۶/۱)؛ بشیر عطّار گفت از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: ما خاندانی هستیم که خداوند پیروی ما را واجب فرموده است.

۲. ... عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَوْلَنَا فِي الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ طَاعَتَهُمْ مُفْتَرَضَةٌ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... (همان: ۱۸۷)؛ حسین بن ابی‌ال‌علاء گفت که به امام صادق (ع) اعتقادمان را در باب وجوب اطاعت امامان عرض کردم. حضرت فرمود همین‌طور است، آنان هستند که خداوند درباره‌شان فرموده است: اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول و اولی‌الامر تان ...

به جز احادیث این باب، روایات فراوانی در جوامع روایی وجود دارد که نشان‌دهنده لزوم اطاعت و اخذ هدایت از اهل بیت (ع) است. یکی از معروف‌ترین آنها حدیث سفینه نوح است: «وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّهُ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۴/۲۷)؛ رسول خدا (ص) فرمودند: خاندان من مانند کشتی نوح هستند، هر کس سوار آن شود نجات می‌یابد و هر کس از آن تخلف کند، غرق خواهد شد». بنابراین، قرآن‌پسندگی با روایات، اثبات‌پذیر نیست. زیرا از طرفی روایاتی که به صراحت، کفایت قرآن را بیان کند وجود ندارد و از سوی دیگر، روایاتی که به اطاعت اهل بیت (ع) تصریح دارد، فراوان است.

شواهد دیگر برقی برای قرآن‌بستگی در هدایت بشر و نقد آن

از دیگر ادله برقی، نگاه واقع‌گرایانه به موضوع است. یعنی گاه فارغ از ادله روایی و قرآنی، عمل‌گرایانه به مسئله نظر می‌کند و از آن منظر شواهدی را ذکر می‌کند که به آنها اشاره می‌شود:

الف. اشتباه مردم در گرایش به حدیث ضعیف به جای قرآن

برقی گرایش مردم به حدیث ضعیف به جای قرآن را شاهدهی بر مدعای خود دانسته و با تأسف بیان کرده است که ملت ما از قرآن مهجور و بی‌بهره مانده‌اند و جز نامی از قرآن در میان نیست؛ حدیث ضعیف مجهولی را بر قرآن مقدم می‌دارند و رغبتی که به حدیثی مخالف قرآن یا شعری منافی آن دارند به قرآن ندارند (برقی، بی‌تا الف: ۴). اگرچه برخی از مشکلات دنیای اسلام به دلیل دوری از قرآن است و ترجیح احادیث ضعیف بر آیات قرآن، قبیح است، اما: ۱. این دلیلی بر خودبستگی کتاب خدا نمی‌شود؛ ۲. مصادیق روایات ضعیف و مجعول از نظر ما با برقی کاملاً متفاوت است. برقی روایات مربوط به توسل و شفاعت و زیارت و ... را مجعول و مخالف قرآن می‌داند، در حالی که ما آنها را کاملاً موافق با معارف قرآن می‌دانیم؛ ۳. وی بسیاری از روایات اعتقادی را با نگاهی سطحی متضاد قرآن می‌داند در صورتی که آنها با قرآن قابل جمع است.

ب. انحصار مرجعیت مسلمانان در قرآن

برقی به لزوم رجوع به قرآن به عنوان اولین منبع و مدرک اسلام برای شناخت صحیح از اسلام تأکید می‌کند. وی معتقد است در طول این ۱۴ قرن هر کس آمده و شاخ و برگ بر دین اسلام افزوده است، چه بسیار کسانی که دم از اسلام زده‌اند ولی افکارشان مخالف قرآن است (برقی، بی‌تا ه: ۲ و ۳). او معتقد است غیرمسلمانان درست فهمیده‌اند که در صدر اسلام چون مرجع مسلمانان فقط قرآن بوده آنها به عزت و شوکت رسیدند ولی در قرون بعدی به دلیل پیدایش اخبار ضد و نقیض و دورشدن مردم از قرآن، مسلمانان به ذلت و تفرقه و ... دچار شدند (برقی، بی‌تا الف: ۱۲). او حتی از «تولستوی، فیلسوف روسی» و «ولز، مورخ انگلیسی» نیز مطلب می‌آورد تا نشان دهد حتی آنان نیز معتقدند شناخت اسلام فقط با رجوع به قرآن ممکن است (برقی، بی‌تا ه: ۳).

در اینکه مسلمانان باید به قرآن رجوع کنند بحثی نبوده و اهمیت رجوع به کتاب خدا، بر کسی پوشیده نیست. شاید آسیب‌شناسی برقی صحیح باشد ولی این مطلب نمی‌تواند مستمسکی برای کم‌ارزش دانستن احادیث باشد. طبق دستور قرآن، رجوع به سنت و اقوال نبوی و اطاعت از آنها نیز ضروری است. هم‌اکنون در دنیا شاهد شکل‌گیری تمدن جدید اسلامی هستیم، در حالی که هم به قرآن و هم به روایات اهل بیت (ع) تمسک می‌جوئیم و اینها در کنار هم دو ستون اصلی تفکر اسلامی را تشکیل می‌دهند.

نتیجه

برقی برای اثبات نظریه‌اش مبنی بر قرآن‌بستگی در هدایت بشر به آیات قرآن، به روایات پیامبر (ص)، امامان (ع) و برخی شواهد دیگر استناد کرده است. او با گزینش برخی آیات قرآن، «وجود تمام احکام، معارف و مایحتاج بشر در قرآن»، «انحصار هدایت بشر در قرآن» و «مرجعیت قرآن در رفع اختلافات» را اثبات می‌کند، سپس با کمک روایاتی که در «اهمیت قرآن» وارد شده است، و برخی شواهد مانند «اشتباه مردم در گرایش به حدیث ضعیف به جای قرآن» و «انحصار مرجعیت مسلمانان در قرآن» قرآن‌بستگی در دین را نتیجه می‌گیرد. با توجه به نقدهایی که بر دلایل برقی ذکر شد، نتیجه می‌گیریم که دیدگاه برقی نادرست و ادله او ناکافی است. زیرا از برخی دلایل او فقط اهمیت قرآن و رجوع به آن اثبات می‌شود و از آنها بسنده کردن به قرآن برای کسب هدایت به دست نمی‌آید.

پی‌نوشت

۱. قرآنیون یا جماعت اهل قرآن به رهبری غلام نبی، معروف به جکرالوی، در سال ۱۹۰۲ تأسیس شد و به‌صراحت از انکار سنت سخن گفت (الاهی‌بخش، ۱۴۰۹: ۲۵). دیگرانی نیز پس از او پرچم قرآن منهای سنت را به دوش گرفتند و تا پاکستان و دیگر نقاط تفکر خود را گسترش دادند (اسعدی، ۱۳۸۵: ۹۷ و ۹۹). قرآنیون حدیث را فقط برای مسلمانان عصر پیامبر (ص) حجت می‌دانستند (جبرئیلی، ۱۳۹۱: ۳۰۳).

منابع

قرآن کریم

- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۳۹۵). *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- اسعدی، محمد (۱۳۸۵). «جریان‌شناسی قرآن‌بستگی در دو قرن اخیر؛ نگاهی به شبه‌قاره هند و کشورهای عربی»، در: *حدیث‌اندیشه*، ش ۱، ص ۹۵-۱۰۶.
- الهی‌بخش، خادم‌الحسین (۱۴۰۹). *القرآنیون و شبهاتم حول السنة*، الطائف: مکتبه‌الصدیق.
- برقی، ابوالفضل (۱۳۸۷). *تضاد مغایرت الجنان با آیات قرآن*، عربستان سعودی: دار الآل والصحب، الطبعة الاولى.
- برقی، ابوالفضل (بی تا الف). *احکام القرآن: شامل کلیه احکام فقهی و عقاید اسلامی که از متن قرآن استخراج و با آیات آن منطبق شده است*، تهران: عطایی.
- برقی، ابوالفضل (بی تا ب). *اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن*، عربستان سعودی: بی تا.
- برقی، ابوالفضل (بی تا ج). *تابشی از قرآن*، بی تا: بی تا.
- برقی، ابوالفضل (بی تا د). *حقیقه‌العرفان یا تفتیش*، بی تا: بی تا، چاپ دوم.
- برقی، ابوالفضل (بی تا ه). *درسی از ولایت*، بی تا: بی تا.
- برقی، ابوالفضل (بی تا و). *عقل و دین*، بی تا: بی تا.
- برقی، ابوالفضل (بی تا ز). *قرآن برای همه*، عربستان سعودی: بی تا.
- برقی، ابوالفضل (بی تا ح). *گلشن قدس*، بی تا: بی تا.
- جبرئیلی، محمدصفر (۱۳۹۱). *سیری در تفکر کلامی معاصر*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱). *تسنیم*، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ اول.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *وسائل الشیعة*، تحقیق: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- حسن بن علی (امام عسکری (ع)) (۱۴۰۹). *التفسیر المنسوب إلى الامام الحسن العسکری علیه‌السلام*، تحقیق: مدرسه امام مهدی علیه‌السلام، قم: مدرسه الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.
- روشن‌ضمیر، محمدابراهیم (۱۳۹۰). *جریان‌شناسی قرآن‌بستگی*، تهران: انتشارات سخن.
- شریف‌الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴). *نهج‌البلاغه*، تحقیق: صبحی صالح، قم: هجرت، چاپ اول.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: محمدجواد بلاغی، تهران: انتشارات ناصرخسرو، چاپ سوم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۸). *النبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثانية، ج ۶.

فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ج ۲۵.
کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷). *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران:
دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ج ۲.
کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۲۹). *الکافی*، تحقیق: دار الحدیث؛ قم: دار الحدیث، چاپ اول
ج ۱.

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). *بحار الأنوار*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ج ۵.